

اعداد باب 20

واقعه قادش

(خروج 17:1-7)

1 در ماه اول سال، قوم اسرائیل به بیابان صین رسیدند و در قادش اردو زدند. در آنجا مریم فوت کرد و دفن شد.

2 جایی که اردو زده بودند، آب نداشت؛ بنابراین مردم به دور موسی و هارون جمع شده، 3 لب به شکایت گشوده گفتند: «ای کاش ما هم با خویشاوندان اسرائیلی خود، در حضور خداوند می‌مردیم. 4 چرا ما را در این بیابان آوردید تا با حیوانات خود در اینجا بمیریم؟ 5 چرا ما را از مصر به این بیابان خراب و بی‌علف آوردید؟ در اینجا نه غله است، نه انجیر، نه تاک و نه انار. در اینجا حتی آب هم، برای نوشیدن نداریم.» 6 موسی و هارون از حضور مردم به نزد دروازه خیمه عبادت رفتند و در آنجا به خاک افتادند و حضور با شکوه خداوند بر آنها ظاهر شد.

7 خداوند به موسی فرمود: 8 «عصا را از جلوی صندوق پیمان بردار. بعد تو و برادرت هارون، قوم اسرائیل را جمع کنید و در پیش چشمان آنها به این صخره بگو که آب خود را جاری سازد. آن وقت می‌توانید از آن صخره به مردم و حیواناتشان آب بدهید.» 9 پس موسی چنانکه خداوند فرموده بود، عصا را از جلوی صندوق پیمان برداشت.

10 بعد او و هارون همه مردم را در نزد آن صخره جمع کردند و موسی به آنها گفت: «ای مردم سرکش بشنوید. آیا می‌خواهید که ما از این صخره برای شما آب بیرون بیاوریم؟» 11 آنگاه موسی عصا را بلند کرد و دو مرتبه به صخره زد. آب فراوان جاری شد و همه مردم و حیوانات آنها از آب نوشیدند.

12 خداوند به موسی و هارون فرمود: «چون شما به من اعتماد نکردید و در نزد قوم اسرائیل به قدوسیت من احترام نگذاشتید، بنابراین شما آنها را به آن سرزمینی که به آنها وعده دادم، راهنمایی نمی‌کنید.»

13 پس آنجا را مریبه، یعنی مشاجرہ نامیدند، زیرا در آنجا بود که بنی اسرائیل با خداوند مشاجرہ کردند و در همان جا خداوند به مردم ثابت کرد که پاک و مقدس است.

جلوگیری آدوم از عبور بنی اسرائیل

14 موسی قاصدانی را از قادش با این پیام نزد پادشاه آدوم فرستاد: «ما خویشاوندان تو، یعنی از طایفه اسرائیل هستیم. شما از سختی‌ها و دشواری‌هایی که ما متحمل شده‌ایم، آگاه هستید. 15 همچنین می‌دانید که نیاکان ما چگونه به مصر رفتند و سالیان دراز در آنجا زندگی کردند و مصریان چگونه رفتار ناخوشایندی با نیاکان ما داشتند. 16 وقتی ما برای کمک نزد خدا گریستیم، او فریاد ما را شنید و فرشته‌ای را فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. حالا در قادش که در نزدیکی مرز سرزمین شماس، اردو زده‌ایم. 17 خواهش می‌کنیم اجازه دهید از سرزمین شما عبور کنیم. ما به کشتزارها و باغهای انگور شما داخل نمی‌شویم و از چاههای شما آب نمی‌نوشیم، بلکه از شاهراه خواهیم رفت و از آن خارج

نمی‌شویم تا از سرزمین شما بیرون رویم.»

18 اما پادشاه آدوم گفت: «شما نمی‌توانید از اینجا عبور کنید و اگر بخواهید که به سرزمین ما داخل شوید، با شمشیر به مقابله شما می‌آییم.»

19 قاصدان اسرائیلی به او گفتند: «ما فقط از شاهراه می‌رویم و اگر ما یا حیوانات ما از آب شما بنوشیم قیمت آب را می‌پردازیم. تنها تقاضای ما این است که به ما اجازه عبور بدهید.»

20 پادشاه آدوم گفت: «شما حق عبور از خاک ما را ندارید.» آنگاه آدوم با لشکر عظیم خود به مقابله بنی اسرائیل آمد. 21 وقتی قوم اسرائیل دیدند که آدومیان به آنها اجازه عبور نمی‌دهند، ناچار از راه دیگری به سفر خود ادامه دادند.

وفات هارون

22 بنی اسرائیل از قادش حرکت کردند و به کوه هور، 23 در مرز آدوم رسیدند. در آنجا خداوند به هارون و موسی فرمود: 24 «هارون خواهد مرد و به سرزمینی که به اسرائیل وعده دادم داخل نمی‌شود، زیرا هردوی شما در کنار چشمه مریبه از دستور من سرپیچی کردید. 25 پس حالا هارون و پسرش، العازار را به کوه هور ببر. 26 در آنجا لباس کهنات را از تن هارون درآور و به تن پسرش العازار کن. هارون در همان جا می‌میرد و به اجداد خود می‌پیوندد.» 27 موسی مطابق امر خداوند رفتار کرد و درحالی‌که همه مردم اسرائیل تماشا می‌کردند آن سه نفر به بالای کوه هور رفتند. 28 در آنجا موسی لباس کهنات را از تن هارون بیرون کرد و به پسرش العازار پوشاند. هارون در بالای همان کوه جان سپرد و موسی و العازار از کوه پایین آمدند. 29 وقتی بنی اسرائیل از مرگ هارون خبر شدند، مدت سی روز برای او عزاداری کردند.